شرح قصیده ابو الفتح بستی

شرح قصیده ابوالفتح بستی

احوال فصحای روزکار وصحائف
اقوال بلغای رفیع مقدار کالشمس فی
رابعة النهار در غایت وضوح ونهایت
اشتهار است که بنی نوع انسانرا که
خلاصهٔ ادوار ونقاوهٔ کردش چرخ
دواراند هیچ صفت از صفات حمیده
وهیچ نعت از نعوت پسندیده اتم واکمل
واحسن واجمل از علم آداب وحسن
اخلاق نیست ولهذا حضرت معبود
ومن له الرکوع والسجود سید
سادات ومنبع سعادات محمد محمود ومظهر
موعود را که مطلوب ومقصود از ایجاد

این

ایشانرا واکر دولت از ایشان برکردد
واقبال بادبار انجامد انصار واعوان
در معادات وقصد وایذا عوانان کردند
ودوستان مخلص ومصاحبان ومحبان
متخصص دشمنان شوند. نظم فارسی
مردمان ارباب دولت رایجان یاری کنند
در بکردد دولتش از دشمنان دشمن تراند

یتن القصیده

سَحبانُ مِن غَیرِ مالٍ باقِلٌ حَصِرٌ
وَباقِلٌ فی ثَراءِ المالِ سَحبانُ

سحبان اسم مردی است مفلس از عرب
در غایت فصاحت وخوش زبانی وبلاغت

الاتمان الاکملان علی خاتم الانبیا
والمرسلین علی الاطلاق وافضل
الاولین والآخرین واکمل السابقین
واللاحقین بالاستحقاق محمد المحمود
الصادق المصدوق البر الامین
الذی قال بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
وعلی آله الطیبین وعترته الطاهرین
اولی البر والاحسان والالطاف
والاشفاق وصحبه الکرام المبجلین
ذوی المکارم والاعطاف والانفاق
صلوة وسلاما دائمین باقیین
الی یوم التلاق وبعد برضائع

که فصحا و بلغا را بوی نسبت کنند • و باقل
نام مردیست مال دار در نهایت جهالت •
و کند زبانی و بلادت • و از جمله حکایات
که ازو منقولست آنست که آهو برّه
خریده بود و در بر گرفته بمنزل خود
می برد • در اثنای راه آشنایی
بوی رسید • و پرسید که آهو چند خریده •
از غایت کند زبانی و عجز در گفتار • آهو
در زیر بغل گرفت و سر ده انگشت برداشت
و زبان نیز بیرون آورد • یعنی یازده
درم خریده ام • و در حال دست برداشتن
و انگشت نمودن آهو از بغلش بگریخت

و راه صحرا گرفت • چنانچه ازین جواب
هم فصاحت و هم کیاست او مستفاد
میشود و همچنین ازوی منقولست که بدکان
عطار رفت که شیر خشت بخرد • و چون
از تلفظ بآن عاجز بود • خشتی همراه
ببرد و پستان بر بالای آن نهاد و میدوشید •
تا عطار بعد از تأمل بسیار دریافت
و کارش بساخت • و ناظم قدس
سره درین قصیده بیان میفرماید که شرف
مرد نزد اکثر خلائق بمالست • و نزد خالق
باعمال • و ازین جهت است که سحبان
بی مال نزد جهال باقل جاهل کند

زبانست و باتل مال دار صاحب ثروت سخاست

نظم فارسی

عادل ار در فضل سحبانی و مفلس با تلی
ور چو باتل ثروتی داری چو سحبان فاضلی

بیت القصیده

لا تودع السر وشاءً به مذلاً
فما رعی غنماً فی الدو سرحان

یعنی بودیعت منه راز خود را ز دو سخن
چینی که از نگاه داشتن و محافظت کردن
گوسفند در بیابان از گرگ تیز دندان
نیاید، و حاصل المعنی این فریده
جلیله آنست که سخن چین سر مردم در دل

[illegible]

نگاه

نگاه نتواند داشت همچنانکه گرگ
گوسفند را در بیابان نگاه ندارد

نظم فارسی

با سخن چین راز اگر گویی بدان ماند که گرگ
گوسفند از اشبان سازی تو در صحرای گرگ

بیت القصیده

لا تحسب الناس طبعاً واحداً فلهم
غرائز لست تحصیها و ادیان

یعنی گمان مبر مردمان را بر یک طبیعت
و خوی، زیرا که طبایع مختلفست و
اوصاف متفاوت بحسب کفت و کوی
وجهت و خوی بحیثیتی که حصر و عد آن

در حیز عبارت و تقریر و استعارت
و تحریر نگنجد. **نظم فارسی**

تا نپنداری یک طبع اند خلق روزگار
طبع و لون هر یک از مردم نیاید در شمار

بیت القصیده

ما كلُّ ماءٍ كصدّاءٍ لِوارِدِهِ
نعمْ و لا كلُّ نبتٍ فهو سعدانُ

صدّاء اسم جایی است که آبش بغایت
شیرین و خوشگوار و لطیف المنافع
و سعدان نباتیست بغایت عزیز الوجود
از درختی پر خار کثیر المنافع. یعنی
نیست هر آبی همچون صدّا در مذاق

تشنگان

تشنگان پا بان بریده. بتصدیق
مسافران جهان دیده. و نیست هر نباتی
و گیاهی در کثرت منفعت همچون
سعدان جهت دوای دردمندان محنت
کشیده. **نظم فارسی**

نیست آبی در مذاق جان چو صدّا خوشگوار
همچو سعدان هم نباتی نبود اندر هر دیار

بیت القصیده

لا تخدشنّ بمطلٍ وجهَ عارفةٍ
فالبرُّ یخدشُهُ مطلٌ و لیّانُ

یعنی مخراش و مجروح مگردان بدرنگ
بسیار روی نو عروس بخشش و عطا را

بانتظار بی شمار و چون با درویشی
مستمند و فقیری حاجتمند وعده عنایتی
کنی هر چند زود تر مراد او بر آر و با دادا
رسان آن وعده را بی انتظار زیرا
که نیکویی و احسان منجر اشد و مجروح
میکردانند او را در تنک کردن و مدافعت
نمودن از امروز بفردا و سرکردان
ساختن فقیران بی نوا و مستمندان کدا

نظم فارسی

کر لسائل وعده کردی لطف و احسان و عطا
ان عطا را روی مخراش از درنک ای مقتدا

بیت القصیده

لا تستشر غیر ندب حازم یقظ
قد استوی فیه اسرار و اعلان

یعنی طلب مشورت مکن از غیر خردمند
صاحب اعتبار واقف خبیر بیدار که
تجربه اموز داشته باشد و یکسان
باشد نزد او پنهان داشتن و اظهار
کردن اسرار تا پوشیده ندارد
و بظهور و اظهار رساند حقیقت آن
حال و کار و منقولست از سید
ابرار و سند اخیار علیه افاضل
الصلوات و اکارم التحیات من
الجلیل الجبار استشروا ذوی

الْعُقُولِ تَرْشُدُوا و می تواند
که تغییر کرده شود قد استوی تا امنیت
بانکه موصوف باشد آن نَدْبِ حازم
یَقُظ بکمال عقل و ذکا و ادراک و دها
بحیثیتی که بفراست دریابد احوال مُستَشیر
بر وجه صواب و تنبیه نماید او را بر حسن
مآب و حقیقت وَشَاوِرْهُمْ
فِی الْأَمْرِ و منطوق الْمُسْتَشَارُ
مُؤْتَمَنٌ بوضوح انجامد و در
بیت ترجمه اشارتی باین معنی رفته

نظم فارسی

جز با اهل احتیاط و عقل بیداری مکن

مشورت

مشورت تا یابی از ارشاد او حق سخن

بیت القصیده

فَلِلتَّدَابِیرِ فُرْسَانٌ اِذَا رَکَضُوا
فِیهَا اَبَرُّوا کَمَا لِلْحَرْبِ فُرْسَانُ

یعنی بضرورت می باید از برای تدبیر
کارها معاونان چابک سوار و مددکاران
نصرت شعار از خیالات صائبه
خالی از خلل و افکار ثاقبه عاری
از زلل که چون پا در آرند آن سواران
در رکاب حقیقت آن کار دریابند
بر وجه صواب همچنانکه مقرر و معین اند
از برای حرب اعادی سواران

شجاع صاحب تدبیر و دلیران
صائب رای صافی ضمیر که
بموجب لکل امر رجال مخلوق اند
از برای تسخیر بلاد و بمقتضی کل
میسر لما خلق له مجبول اند
بدفع ظلم و کفر و فساد و افساد

نظم فارسی

بهر جنگ دشمن ار باید سواران بی شمار
بهر تدبیر از خیال و فکر هم باید سوار

بیت القصیده

وللامور مواقیت مقدرة
وکل امر له حد و میزان

یعنی

یعنی نیکویی کن با مردمان در هر زمان
و مکان که یابی قدرت و امکان بر نیکو
کاری و احسان چه علی الدوام امکان
بر اقدام نیکویی و احسان نیست و نتوان
پس خردمند کافی چون نظر در تبدل احوال
و تزلزل فرصت قدرت بر اعمال کند
در امداد و اسعاد ارباب آمال تهاون
و اغفال و تعلل و اهمال را مجال ندهد
و مضمون حدیث گوهربار دُرر نثار سید
ابرار و سند اخیار علیه صلوات الله
و سلامه بعدد اقطار الامطار و رمال
القفار بر صدق این معنی شاهدیست

عادل، ومخبری کامل خالی از مخامل

اغتنم خمساً قبل خمسٍ شبابک
قبل هرمک وفراغک قبل
شغلک وغناک قبل فقرک
وصحتک قبل سقمک وحیاتک
قبل مماتک صدق رسول الله
والتوفیق من الله والتأیید من عندالله

نظم فارسی

چون توانایی و مکنت داری احسان پیشه کن
وز زوال فرصت و امکان و تن اندیشه کن

بیت القصیده

والروض یزدان بالانوار فاغمة

والحر

والحر بالفضل والاحسان یزدان

این بیت متعلق است به بیت سابق
فنعم السابق ونعم اللاحق یعنی نیکویی
کن با مردمان بروجهی که گفته شد و در ز
معانی لطیفه آن بمشغب خیال سفته شد
زیرا که بساتین و گلزار زینت و بهای
پذیرد و ریاض و مرغزار زیب و جمال
میگیرد بانواع شکوفهای با انوار
واصناف گلهای رنگین و ریاحین و
بهار و آزادمرد خوب کردار جواد
ستوده اوصاف بکمال فضل و بلاغت
معروف و مشهور میشود در اقطار و اکناف

وبکثرت احسان وجود مذکور ومشکور
میگردد درمیان اکابر واشراف واتصاف
باوصاف خردمندان ودانایان واشتهار
بمکارم اخلاق وجود واحسان مستلزم
سرسبزی نهال تن وتشعب ریاض بدن انسانست

نظم فارسی

از شکوفه رنگ وبو وزینت بستان بود
زینت آزاد مرد از دانش واحسان بود

بیت القصیده

صُنْ حُرَّ وَجْهِكَ لا تَهْتِكْ غَلائِلَهُ
فَكُلُّ حُرٍّ لِحُرِّ الوَجْهِ صَوّانُ

یعنی نگاه دار آب روی خود را ای زید

اشراف

اشراف وقانع شو بانچه خداوند سبحانه
وتعالی بحکم نحن قسمنا بتو ارزانی
داشته وعطا فرموده از احتیاج و
کفاف وهمچون کدایان بنزد حریص
بهر لئیم وخسیس التجا مبر وخرقه فقر و
قناعت ودرویشی بطمع زیادت
طلبی وطلب بیشی بر خود مدرز زیراکه شریف
النفس طیب الاصل کسی است که چون
عالی همتان پای در دامن قناعت
در آرد وعرض وآب روی خود نگاه
دارد وبزمان نفس دنی از گوشه
فراغت بطمع زیادتی برنخیزد وآب

روی خویش بر دردون همتان نریزد

نظم فارسی

آب روی خود مریز و پرده خود مدر
چون خردمندان بر دون همتان حاجت مبر

بیت القصیده

وَاِنْ لَقِيتَ عَدُوًّا فَالْقَهُ اَبَدًا
وَالْوَجْهُ بِالْبِشْرِ وَالْاِشْرَاقِ غَضَّانُ

یعنی واکر بینی دشمنی را بس در حین ملاقات او تازه روی وبشاشت و آهسته کوی وخندان باش تا باز نشاند بشاشت وجه وطلاقت لسان تو آتش خشم اورا وکور کرداند کثرت

بهجت

بهجت وسرور وفور مسرت وحبور تو چشم اورا

نظم فارسی

دشمن ار بینی بروی تازه وخندان ببین
تا نشاند آب رویت آتش آن خشم وکین

بیت القصیده

دَعِ التَّكَاسُلَ فِي الْخَيْرَاتِ تَطْلُبُهَا
فَلَيْسَ يَسْعَدُ لِلْخَيْرَاتِ كَسْلَانُ

یعنی بگذار کاهلی را در خیرات واعمال صالحات که جویای آنی تا فایز شوی بمطالب دینی ودنیوی ورضای حضرت سبحانی وکسالت ومنبلی را

کرثمرهٔ تن پروریست وجهالت و
نادانی بهیچ وجه ازوجوه شعار ودثار
خود مساز تا ایمن شوی از خذلان
وحرمان وسرگردانی زیراکه کاهل
از یافتن سعادات مهجور واز خیرات
ومبرات دوراست ودرکلام مجید
وفرقان حمید منافقانرا باین صفت
ذمیمه وعیدیست شدید وتهدیدی
اکید وهو قوله جلّ وعلا وتبارک
وتعالی اِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ
اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَاِذَا
قَامُوا اِلَی الصَّلٰوةِ قَامُوا کُسَالٰی

نظم فارسی

کاهلی بگذار اگر خیرات میجویی دلا
کز سعادت تها بود محروم کاهل مطلقا

بیت القصیده

لَاظِلَّ لِلْمَرْءِ یَعْرِی مِنْ تُقًی وَنُهًی
وَاِنْ اَظَلَّتْهُ اَوْرَاقٌ وَاَغْصَانُ

یعنی هرانکس که عاری باشد از لباس
تقوی و پرهیزکاری واز عقل کرانمایه
نیافته باشد یاری وکامکاری در
ظلّ ظلیل حمایت ورعایت خود
جاندهد اورا هیچ دولتیاری وسایه
برسر ننهد ازدا ورا هیچ بختیاری واکر

چه سایه انداخته باشد بر سر او درختان
میوه دار سایه گستر و اشجار
کثیر الثمار لطیف المنظر

نظم فارسی

بر سرو دار نباشد ظل تقوی و خرد
گرچه باشد طوبی او را سایه بان عریان بود

بیت القصیده

والناس اعوان من والته دولته
وهم علیه اذا عادته اعوان

یعنی و مردمان یاری کنند کانند
در نصرت و فیروزی ارباب دولت
و جاه و حشمت را چون اقبال مساعدت

نماید

بعضی از مواد لطیفه که موجب بقاء
بنیه است بواسطهٔ عجز طبیعت تحلیل
میرود و این را بحران ردیه میگویند
که سبب هلاک مریض میشود حفظنا
الله من ذلک و اگر طبیعت غالبست
و اخلاط فاسده را در وقتی که نضج
تمام یافته بنوعی از انواع مندفع
می سازد موجب صحت بدن و
سبب بقاء بنیه میگردد و ایمنی از ورطات
مهالک و مقصود کلی و مطلوب اصلی
از الفاظ این بیت آنست که
طلب مقصود قبل از زمان وقوع و امکان

حصول و وصول آن بی فائده است

وحدیث اَلْعَجَلَةُ مِنَ الشَّیْطَانِ

وَالتَّأَنِّی مِنَ الرَّحْمٰنِ مؤید

ومؤکد این قاعده است نظم فارسی

باشد اندر کارها تعجیل کردن از عیوب

زانکه پیش از پختن اخلاط بحران نیست خوب

بیت القصیده

کَفَی مِنَ الْعَیْشِ مَا قَدْ سَدَّ مِنْ عَوَزٍ

وَفِیهِ لِلْحُرِّ قُنْیَانٌ وَغُنْیَانُ

یعنی کافیست وبس است ازبرای

زیستن انچه سد رمق شود وشخص

را از تنگنایی فقر و درویشی باز رهاند

ودرین

ودرین مقدار سد رمق آزاد مردرا هم

ذخیرهای وافی وهم توانگریهای کافی

حاصلست ودر امثال وارد است

اَلْخَلَّةُ تَدْعُو اِلَی السَّلَّةِ

یعنی فقر و درویشی میخواند بعض مردم

را بخیانت ودزدی وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ

مِنَ الْفَقْرِ الْمُکِبِّ اشارة

باین نوع فقر است نَعُوذُ بِاللّٰهِ

مِنْهُ امّا فقیر صابر که بسد عوز

قانع شود از فقر معنوی که بهترین

بهتران عالم صلّی الله علیه و علی

آله وسلّم بدان فخر فرموده که

اَلْفَقْرُ فَخْرِي وَاَنَا اَفْتَخِرُ بِه
نصیبی وافر وحظّی کامل مکاثر
دارد وقد صحّ عن سیّدنا المصطفی
علیه صلوات الله العلیّ الاعلی
مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَلْهَى
نظم فارسی
بر کفاف آنکس که قانع شد بعیش دنیوی
هم ذخیره باشد اورا هم غنای معنوی
بیت القصیده
وذو القناعة راض عن معیشته
وصاحب الحرص ان اثری فغضبان
یعنی خداوند قناعت وطلبکار سلامت

قانع

قانع وراضی وغنی است در امر
معیشت خود باندک معاشی هنی وحریص
طالب دنیا واگرچه صاحب ثروت
ومالست از برای طلب زیادتی
پیوسته در خشم وملالست وبا نفس خسیس
خود در جنگ وجدال وقیل وقال
نظم فارسی
قانع از جزوی معاشی هست راضی وشکور
مالدار از حرص دائم خشمناکست وکفور
بیت القصیده
حسب الغنی علة خلا یعاشره
اذا تحاماه اخوان واخدان

یعنی کافی وپسنده است مرجوانمردرا
عقل رهنمای او ودوست ویارد معاشر
ومصاحب غمگسار چون مخاصمت و
دشمنی کنند با او ودوری جویند ازو
برادران مودت آثار ودوستان
ومحبان محبت دثار وقد ورد
فی الاخبار ان الله تعالی
ارسل جبرئیل علیه السلام
الی آدم علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام بالعقل والایمان والحیاء
وقال اختر ایهن شئت فاختار
العقل فقال جبرئیل علیه السلام

للحیاء

للحیاء والایمان انصرفا فقد
اختار علیکما العقل فقال الایمان
للحیاء انصرف فان الله تعالی
امرنی ان اکون حیث ما یکون
العقل فقال الحیاء ان الله تعالی
امرنی ان اکون حیث ما یکون الایمان
فاجتمعت جمیعا فی آدم علیه السلام
ولهذا قال النبی علیه الصلوة و
السلام الحیاء من الایمان
ای من خصال الایمان
نظم فارسی
مرد عاقل را خرد بس مونس ویار ای پسر

کر شوند احباب و اخوان دشمن او بر سر

بیت القصیده

ثمار ضیعا لبان حکمة و تقی
و ساکنا وطن مال و طغیان

یعنی حکمت که علم با عمل است و
تقوی که پرهیزکاری و ورع است
دو هم شیر اند که از یک پستان شیر
خورند و مال که موجب تشویش و
ملالست از روی حقیقت و طغیان
که تجاوز است از حد شریعت در یکجا
منزل کیرند پس غالبا تقوی
و پرهیزکاری از عالم غافل بکریزد

وطغیان

وطغیان و عدوان از سر منزل مال
دار بر خیزد قیل لکعب الاحبار
یا ابا اسحق قرأت اربع کتب
مما انزل الله تعالی الی الانبیاء
فأی موعظة اخترتها قال اربع
کلمات اولها من ترک
الحرام اعطی من الحلال وثانیها
من فارق صاحب سوء عوضه الله
صاحبا فی الخیر وثالثها
من آثر محبة الله یعطیه الله تعالی
عافیة الدارین ورابعها
من تاب من الکذب والغیبة

آتاه الله تعالى العلم والحكمة وقال
ابوبكر الوراق الحكمة على ثلاث شنال
سماويه وهى القرآن وما يستنبط
منه وحكمة نبويه وهى السنة
وما يلائمها وحكمة جهديه
وهى تحصل من الملازمة فى الخدمة

نظم فارسی

دانش و پرهیزکاری هر دو همشیرند و جفت
مال و طغیان را بود یکجا محل خواب و خفت

بیت القصیده

اذا نبا بكريم منزل فله
وراءه فى بسيط الارض اوطان

يعنى

يعنى چون دوا فكند منزلى كريم الذاتى
جميل الصفات را و بودن او در آن
منزل موجب تنزل حال و مرتبت
و انحطاط قدر و منزلت او باشد
بس ورا در وراى آن سر منزل منازل
متنزهه زيبا و مواطن و مرابع معتدل
الهواست كه كلام معجز نظام ملك
علام حيث قال عز من قائل
وجل من متكلم وارض الله
واسعة از اخبار آن اشعار
اشعار ميفرمايد و تسلى خواطر
فقيران بى وقار و ملهوفان گرفتارى نمايد

نظم فارسی

از وطن کرد دور شد مرد کریم او را چه غم
جا بناشد تنگ در ملک کریم پر کرم

بیت القصیده

یا ظالماً فرحاً بالعز ساعدهُ
ان کنت فی سنة فالدهر یقظانُ

یعنی ای ظالم جفا کار خطا کردار
که ظلم و عدوان و جور و طغیان
از حدّ بدر برده و خون مظلومان
ریخته و مال ایشان خورده و درین
عمل مذموم خرم و شادمانی و بی موجب
بیچارگان درمانده را میرنجانی و بمساعدت

و مددکاری عز و جاهی بی اعتبار که
داری این اختیار جزوی را دولتی
ابدی و سعادتی سرمدی می پنداری
غلط مکن و خود را باز خوان و تا اختیا
ر ها ی داری نیک از بد بدان که اگر تو
از کثرت غفلت و غرور در خوابی
روزگار کینه کش سریع الانتقام
بیدار است و دعا و زاری بیچارگان
ستم دیده محنت تعدی کشیده
مقبول حضرت پروردگار

نظم فارسی

جای شادی نیست ای ظالم چو گشتی کامکار

گر تو در خوابی ولی بیدار باشد روزگار

بیت القصیده

مَا استمرأَ الظُّلمَ لَوْ اَنصَفْتَ آكِلُه
وَهَلْ یَلَذُّ مَذاقَ المَرْءِ خُطْبانُ

یعنی گوارا نیافت خورنده مال مردمان
بظلم وتعدّی وعدوان آنچه بغصب
گرفته از مال ستم کشیدگان ومظلومان
اگر انصاف دهی ونظر کنی در عواقب
کار ظالمان ووخامت احوال
ایشان از آنها که بدیده بصیرت
دیده وبگوش جان شنیده که ظلمه
دیرینه ومتعدیان پیشینه بچه عذابها

وعقوبتها

مبتلا گشتند وآنچه از بیچارگان بظلم
وستم گرفتند آخر الامر بحسرت بگذاشتند
وبگذشتند وآیا لذت می بخشد مذاق
مرد را حنظل یعنی آن لذّات وهمیّه
که از اخذ ظلم وتعدّی میرسد
بمذاق ظالم مغفّل اگرچه شیرین
می نماید در اوّل بواسطهٔ جزوی
اختیاری بی معوّل نمیداند مگر که
چه تلخیها خواهد کشید وچه محنتها خواهد
دید هم معجّل وهم موجّل چنانچه قرآن
وحدیث خبر میدهند از آنها بمجمل
وهم بمفصّل فتدبّر فیها وتأمّل

وتفحص عنها ولا تغفل

نظم فارسی

لقمهٔ ظالم گوارا کی شود انصاف ده
کی مذاق مرد را حنظل چشاند طعم به

بيت القصيده

يا ايها العالم المرضي سيرته
ابشر فانت بغير الماء ريان

یعنی ای عالم ربانی • وعارف صمدانی که مرضی وپسندیده است سیرت تو • ومصفی ومزکی است ضمیر وسریرت تو • بشارت باد ترا که سیراب گشته بغیر آب وبافاضهٔ

انوار علوم خاطر فیاضت انورات از خورشید جهانتاب • وبرکات جواهر زواهر علوم استغنا داری از جمع مال ومنال واسباب وجهات وبضاعت فاخرهٔ تو نزد ذوی الفضل والافضال بهتر است از جمیع بضاعات • وقد روی عن الثقات ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اخبرنی بعمل هو افضل الاعمال قال علیک بالعلم قال انما اسئلک عن افضل العمل • قال علیک بالعلم •

فان قليل العمل مع العلم كثير

وان كثير العمل مع الجهل قليل

وروی ايضا ان النبی صلی

الله عليه وسلم حين قرأ سورة

ص والقرآن فلما بلغ رب اغفر لي

وهب لي ملكا قال رحم الله اخي

سليمان هلا قال رب زدني

علما فان العلم خير من الملك

لان الملك يزول والعلم لا يزول

لا في القبر ولا في القيمة وحكی

ان عمر بن عبد العزيز كتب

الی عالم تعلمت العلم فصرت

عند

عند الناس عزيزا فاستعمله لتصير

عند الله عزيزا اعزنا يا رب ببركة

العلماء وخلد ظلال جلال افادتهم

بمحمد سيد الانبياء وسند الاصفياء

نظم فارسی

مژده ای دانای مرضی سیرت زیبا خصال

کز سحاب فضل سیرابی نه از آب زلال

بيت القصيده

ويا اخا الجهل لو اصبحت في لجج

فانت ما بينها لا شك ظمآن

یعنی وای صاحب جهل وقساوت قلب

ونادانی که از تهذیب اخلاق

و تزکیهٔ اوصاف بواسطهٔ جهالت
باز می مانی آگاه شو که این عمل
که تو در آنی و باین نوع که تو در طور
خود حیران و سرگردانی اگر باید او
کنی و بر جمیع دریاها کذر یابی
پس تو در میان آن دریاها بسته
لب باشی و شکایت کنی از بی آبی
یعنی با وجود مصاحبت و مواخاة
جهل اگر بمقدار دریاها ثروت
و نعمت یابی هیچ لذت از آن
اموال و اسباب نیابی و مانند
باشی تشنه که در بیابان بی پایان

تشنگی

تشنگی باشد از بی آبی

نظم فارسی

گر بنا دانی کنی در جمله دریاها مقام
تشنه لب مانی و ناید قطرهٔ آب بکام

بیت القصیده

لا تحسبن سرورا دائما ابدا
من سره زمن سائته ازمان

یعنی گمان مبر و مپندار درین محنت
آباد بی سرانجام و وسر بی سامان
خون آشام شادی بر دوام و نشاط
و خرمی ابدی مستدام که هر کس
که مسرور گردانید او را روزگار غدار

ناپایدار یکزمان بدحال و غمکین
گرداند زمانها او را بانواع غم و غصه
ورنج و درد بی درمان ~~در زمان~~

نظم فارسی

تو چنان شادی از دوران نداری دایما
زانکه یکدم شادیت بخشد زمانها غصها

بیت القصیده

یا رانقلا فی الشباب الوحف منتشیا
من کاسه ہل اصاب الرشد منتشیا

یعنی ای مردی که بتبخترسرچه تمام متز
میخرامی در ایام جوانی و سرافرازی
وبموی سیاه وروی چوماه خودی نازی

درحالتی که از جام شباب و غرور
سرخوش ومشغول لہو ولعب وبازی
وبراسب ہوا وہوس سواره بہر
طرف می تازی آیا خبرده که رسید
یا میرسد براه راست مست شراب
غرور یا میتوان یافت باین
غفلت بہشت باقی ودیدار حور
وقصور ورضای ملک غفور

نظم فارسی

ای که ازمستی خرامی وجوانی وشباب
رندمیخواره کجا یابد ره صدق وصواب

بیت القصیده

لَا تَغْتَرِرْ بِشَبَابٍ وَارِفٍ خَضِلٍ
فَكَمْ تَقَدَّمَ قَبْلَ الشَّيْبِ شُبَّانُ

یعنی مغرور مشو بکمال شباب و بذله
گویی و اختیار و تکیه مکن بر ایام
جوانی و تازه رویی و اعتبار
و پیران شکسته بال کسته حال را
خوار مدار که بسا جوانان امیدوار
بحیات و زندکانی و کیر و دار
پیش از انکه پیر شوند نقل کردند
بدار القرار فاعتبروا یا اولی الابصار

نظم فارسی

غرهٔ روز جوانی تا نکردی ای جوان

زمان

زانکه محبوبست بر پیداد طبع نفسها

بیت القصیده

مَنْ كَانَ لِلْخَيْرِ مَنَّاعًا فَلَيْسَ لَهُ
عَلَى الْحَقِيقَةِ خِلَّانٌ وَأَخْدَانُ

یعنی هر انکس که باشد منع کنندهٔ خیر
و برین صفت ذمیمه عادت کند و مبالغه
نماید پس نباشد اورا بتحقیق برادر
مهربان و دوست شفیق زیراکه احسان
و نیکوکاری رقبهٔ دلها را در ربقهٔ
رقیت و عبودیت در می آورد چنانکه
کفته اند الانسان عبید الاحسان
پس هر کرم تکب خلاف این معنی

شود زشوخ یابد عداوت و بغض
او در دلهای همکنان

نظم فارسی

هر که او را منع خیرات از قساوت طبع و خوست
در حقیقت نی برادر دارد و نی یار و دوست

بیت القصیده

من یزرع الشر یحصد فی عواقبه
ندامة و لحصد الزرع ابان

یعنی هر کس که در مزرعهٔ دنیا و کشت زار
درد و بلا و رنج و عنا با وجود اسباب
مهنا تخم بدی کارد بد زود در آخر
کار ثمرهٔ ندامت و پریشانی بردارد

حال

وحال آنکه مردروِدن هر کشت را
هنگامی است معین موعود و بموداى
الدنيا مزرعة الآخرة
در آخرت هر کس با عمال خود مؤاخذ
خواهد بود و در امثال وارد است
هر چه بکاری بدروی هر چه بیاری ببری

نظم فارسی

هر که او تخم بدی کارد بهنگام حصاد
عاقبت کشت ندامت بدرود روز معاد

بیت القصیده

من استشار صروف الدهر قام له
على حقيقة طبع الدهر برهان

یعنی هر کس که طلب مشورت کند از گردش
روزگار و تأمل کند در دوران ایام
غدار ناپایدار قایم شود از برای
او دلیلی قاطع بر حقیقت طبع دهر دون
وظاهر شود بر وی برهانی ساطع بر حرکات
و متقضیات ایام بوقلمون

نظم فارسی

هر که جوید مشورت از گردش دوران دلیل
روشنش گردد ز طبع دهر دون بی هیچ قیل

بیت القصیده

من استنام الی الاشرار نام وفی
قمیصه منهم صل و ثعبان

یعنی فرا گیر ابیات این قصیده مفیده
مبتکره را که مشتمل است بر امثال سایره
مهذبه مطهره از حشو و تطویل و
محتویست بر دقایق حکمیات و مضامین
احادیث و آیات تنزیل و مبین
و پیدا و مبرهن و هویدا گشته
در ضمن این امثال مهذبه از برای
آنکس که میجوید پایان حسن اخلاق
را گاهی و مجتنب و محترز است
از اخلاق ردیه ارباب مناهی و
اصحاب ملاهی بیانی واضح تر از بدر دجی
و تبیانی لایح تر از شمس ضحی نفع الله

المسلمین بامثالها ونظم فی سلک
المقرّبین ناظمها **نظم فارسی**
این مثلهای روان بخش مهذب یادگیر
در بیان حسن خلق ای طالب دانش پذیر

بیت القصیده

ما ضرّ صاحبها والطبع صائنها
ان لم یصنها قریع الدهر حسّان

یعنی نیست هیچ نوع از انواع ضرری
وگزندی صاحب این امثال مهذبه
را که در تحت هر کلمه از کلمات آن
مندرج است نصیحتی و پندی وحال
انکه طبع نقاد و ذهن وقّاد ریخته

این

این نقود را در بوته تحقیق بدستیاری
توفیق اگر نریخته آنرا استاد سخن
وران واستاد محققان حسان بن
ثابت رضی الله عنه که مادح سید
سادات ومنبع سعادات علیه
افاضل الصلوات واکارم التحیات
بوده در سلک منظومات خویش
واین بیت خاتمه تمهید معذرتست
ازجانب ناظم این قصیده غرّا وابیات
مهذبه زهرا قدوة الفصحاء المحققین
وزبدة البلغاء المدققین شیخ شیوخ
اصحاب العلم والادب وبدر سماء

الفصاحة بين العجم والعرب الشيخ
ابي الفتح البستي جزاه الله تعالى
خير الجزاء بمثوباته وجعلنا متيقظين
بمضامين منظوماته مسترشدين
بمطاوي تحقيقاته بمجد ذرياته كه باين
عبارت لطيفه مؤدي كردانيده
وحاصل المعني آن اينست كه اكرچه اين
ابيات نه از منظومات لسان
فصاحت بيان حسان بن ثابت است
ترا از شنيدن وعمل بر آن نمودن
ضرري نيست چون ناشي از خوف
قريحات كما قال امير المؤمنين وامام

المتقين

مردمان مايل بخود سازند از عقل و وجود

بيت القصيدة

ومن يفتش عن الاخوان يقلهم
فجل اخوان هذا الدهر خوان

يقلهم
فكل

يعني هر كس كه تفحص احوال برادران وتجسس
جهات واموال ايشان پيشه خود سازد
خود را در ورطه عداوت وبغض ايشان
اندازد زيرا كه اكثر برادران اين روزكار
بخيانت بسيار معروف ومشهور واز
رعايت خواطر وآداب بواطن و
ظواهر دور ومهجوراند

نظم فارسي

هر که می‌پرسید بی حال برادر خواندگان
دشمنش کردند از خوف خیانت مردمان

بیت القصیده

مَنْ سالَمَ النّاسَ یَسْلَمْ مِنْ غَوائِلِهِمْ
وَعاشَ وَهُوَ قَرِیرُ العَیْنِ جَذْلانُ

یعنی و هر کس که صلح کند با مردم بنوعی که ایمن
شوند از دست و زبان و خبث باطن
او همه مردمان بسلامت و عافیت بمانند
از قصد و اذیت و اهلاک ایشان و
زیست کند در حالتی که چشم او بدیدن
چیزهای ملائم روشن باشد و خاطر
او در نزهت و سرور و ترفه و حبور

خوشتر

خوشتر از گلشن گردد

نظم فارسی

هر که با مردم بصلح است از فقیر و از غنی
خاطرش شاد است و چشمش روشن و عیشش هنی

بیت القصیده

مَنْ کانَ لِلْعَقْلِ سُلْطانٌ عَلَیْهِ غَدا
وَما عَلَی نَفْسِهِ لِلْحِرْصِ سُلْطانُ

یعنی هر کس که سلطنت عقل بر وی غالب
شود و باشد افعال و اقوال او بمقتضی
عقل واجب الامتثال لازم الاتباع
بامداد کند در حالتی که نباشد حرص
را بر نفس او سلطنت و استیلا بهیچ نوع از انواع

نظم فارسی

هر که در ملک وجودش سلطنت دارد خرد
نفس او هرگز فریب حرص غالب کی خورد

بیت القصیده

مَن مدّ طرفاً بفرط الجهل نحو هوى
أغضى على الحق يوماً وهو خزيان

یعنی هر کس که بنظر دوربین بجانب هوا
وهوس و آرزوی نفس بکرد از فرط
نادانی و کثرة جهالت بخواباند چشمان
خود را بر حق روزی در حالتی که نومید باشد
و رسوا و در غایت رذالت و بطالت
زیرا که مردمان مأمورند باعراض از هوای

نفس

نفس و زدودن دل از کدورات اغراض
ردیه و اخلاق ذمیمه از مانند
بخل و حقد و حسد و بغض و شهوت
و نمیمه و میل دل تابع رؤیت بصر است
و گرفتاری او ببلای شهوت از ثمر نظر

نظم فارسی

چشم هر که از جهل در کوی هوا بینا شود
راه حق پوشیده گردد بر وی و رسوا شود

بیت القصیده

مَن عاشر الناس لاقى منهم نصباً
لأنّ سوسهم بغيٌ وعدوان

یعنی هر کس که ملازم شود بر سبیل مصاحبت

مردمانرا ببینند از ایشان رنج و مشقت

را زیرا که ملاقات با مردم مورث رسیدن

تعبست و عادت مردم ستمکاری و

عداوت بی سبب و محققان بر آنند

که نفوس مطلقا مجبول اند بر ظلم و ستمکاری

پس اگر عفیفی کریم الطبع سلیم المزاج

یافت شود که بکثرت ریاضت نقش

ظلم و تعدی از لوح ضمیر منیر و صفحهٔ

خاطر خطیر زدوده باشد نادر الوجود

باشد و النادر لا حکم له

نظم فارسی

زندگانی با خلایق آورد رنج و عنا

زانکه

زانکه بسیاری جوانان داده پس از زر جان

بیت القصیده

و یا اخا الشیب لو ناصحت نفسک لم

یکن لمثلک فی الاسراف امعان

یعنی ای صاحب شیخوخت و پیری

و مصاحب شکسته بالی و اسیری اگر

پند میدادی نفس نفیس خود را که از دل

خبیثه و خصال ذمیمه را با خلاق

رضیه و اوصاف مرضیه مبدل

گردانیدی بنودی نفس تو مر امثال

و اشباه خود را بمبالغه هرچه تمامتر

بگرستن و خود را بفضل و کمال فزون

ترا از دیگران دانستن و از طریق
شرع و عقل تجاوز نمودن و خویش
را زیاده از حد پستوذن

نظم فارسی

نفس خود را پند ده ای پیر مرد بیخبر
تا در افزونی خود بر خلق نکشاید نظر

بیت القصیده

هب الشبیبة تبدی عذر صاحبها
ما عذر اشیب یستهویه شیطان

یعنی چنان پندار که شبیبه که آن حالت
جوانی و ایام و اوقات غفلت
و کامرانیست اظهار کند و آشکارا

گرداند

گرداند عذر صاحب خود را از ارتکاب
آنچه لائق بحال او نبوده و نمود آدای
الشباب شعبة من الجنون
و مقتضی حرکات المجانین
غیر معتبرة بآن اشتغال
نموده و از آن جسارتها و سوء ادب
و افراطات در ما لا یعنی در روز
باز خواست معذرت جوید پیر با وقار
عالی مقدار با وجود سکون و قرار چون
موافقت شیطان و فرمان برداری
هوا و نفس او را در تیه ضلالت
و بیدای ناپیدای غوایت و جهالت

حیران و سرگردان گردانیده باشد
در روز شمار نزد پروردگار چه عذر گویند

نظم فارسی

عذر اگر گوید گناه خویش را فردا جوان
عذر پیر تابع شیطان چه باشد آن زمان

بیت القصیده

كُلُّ الذُّنُوبِ فَإِنَّ اللهَ يَغْفِرُهَا
إِنْ شَيَّعَ الْمَرْءَ إِخْلَاصٌ وَإِيمَانٌ

یعنی همه گناهها را حق سبحانه وتعالی
بفضل عمیم و کرم جسیم می آمرزد
و عفو می فرماید اگر همراه باشد
آن گناه کار را اخلاص و ایمان

ومعنی اخلاص آنست که اعمال
او خالصا لوجه الله وطلبا لمرضاته
بوده باشد و ایمان تصدیق
به ما جاء من عند الله است و در
حدیث نبوی مصطفوی علی قائله
الصلوات والتسلیمات وارد است
که گفت آن حضرت پرسیدم از
رب العزة تعالی شانه وعم احسانه
که اخلاص چیست خطاب مستطاب
از بارگاه رب الارباب در رسید
که هو سر من سری استودعته
قلب من احببت وکمال ایمان

با خلاص است وهر کس را که این دو
رفیق نامدار تشییع نمایند اگرچه کوه
کوه گناه داشته باشد بمغفرت و
آمرزش حضرت آمرزگار عظم سلطانه
وبهر برهانه واثق وبدخول فردوس
برین لائق باشد واز عذاب و
عقاب روز حساب خلاص و
مناص یابد ان شاء الله تعالی

نظم فارسی

گر بود همراه مرد اخلاص وایمان ویقین
عفو فرماید گناهش جمله رب العالمین

تمت القصیده

دکل

وکل کسر فان الله جابره
وما لکسر قناة الدین جبران

یعنی وهر کسری وشکستگی وجریمه که
شخص از وی نماید واگرچه گناهی
بسیار بزرگ باشد خداوند سبحانه
وتعالی جبر آن کسر میفرماید وآن
گناه رامی آمرزد مادام که اصل دین
باستحکام باقی باشد وقناة دین
پشت دینست یعنی آنچه دین بآن قائم
است پس باید که خرابی در اصل دین
واقع نشود ودین او از خلل وزلل
ایمن باشد تا سزاوار مغفرت

کردد واکر والعیاذ بالله تعالی خللی
در اصل دین واقع شود ودین بکفر
مبدل کردد مضمون کلام ایزدی
بوضوح انجامد وهو قوله جل طوله
وعم نوله ان الله لا یغفر
ان یشرک به ویغفر ما دون
ذلک لمن یشآء نظم فارسی

هر شکستی آورد جبار عالم باز حال
جز شکست پشت دین کان را بود بستن محال

بیت القصیده

خذها سوائر امثال افضلها
فیها لمن یبتغی التبیان تبیان

یعنی

یعنی هر کس که طلب مصاحبت وملازمت
اشرار نابکار کند وخوابگاه در
منازل ومرابع ایشان بیا زد
واز صحبت نیکان اجتناب نموده خود را
درمیان بدان اندازد بخسپد وخواب
کند ودر پیرهن او از شرور نفوس خبیثه
ایشان مار واژدها باشد یعنی نفس
او که در قمیص او متواری است از شآمت
صحبت بدنفسان وشریران مانند کردد
بصل وثعبان در اذیت غیران و
بیچارکان وهمچنان که مردم از مار و
اژدها نترسند از ظهور اذیت

وشرور او هر اسپند

نظم فارسی

با بدان سرکوشود همخوابه مار و اژدها
کرد اندر پیرهن آن خواب غفلت برده را

بیت القصیده

کن رقیق البشر ان الحر همته
صحیفة وعلیها البشر عنوان

باش تازه روی و آهسته کوی و بسام
یعنی باید که باشد تازه رویی تو خالص
و بیغش و بر دوام و مخلوط نباشد
نضارت وجه تو بعبوس و ترش
رویی و تلخ کویی و تندخویی پس

بدرستی

بدرستی که آزاد مرد شریف کریم
الذات مرضی الصفات بهمت
او بچون صحیفه و نامه محبوب مطلوبست
که نضارت وجه و تازه رویی عنوان
و سرنامه آن صحیفه مرغوبست و چنانچه
از عنوان نامه دوستان اولا مسرت
و بهجت بدل واصل میشود و بعد از آن
فهم مقاصد و کماهی حالات از مضمون
نامه حاصل میکردد ارباب فطنت و ذکا
از رویت و هیات شخص ما فی الضمیر
او دریابند چون نور ذکا کما لا یخفی

نظم فارسی

تازه رو باش ای پسر کاز ادمرد کامران
همت او نامه شد خلق او عنوان آن

بیت القصیده

وَرَافِقِ الرِّفْقَ فِی کُلِّ الْأُمُورِ فَلَمْ
یَنْدَمْ رَفِیقٌ وَلَمْ یَذْمُمْهُ نَدْمَانُ

یعنی مرافقت و مدارا و مسامحت و مواسا کن و نرمی و آهستگی شعار و دثار خود سازد در هر کار که ندامت و پشیمانی نکشید هیچ نرم گویی و مذمت و ملالت ندید هیچ خوش خویی

نظم فارسی

رفق و نرمی پیشه کن در کارها با مردمان
کز ندامت باشی ایمن وز مذمت در امان

بیت

بیت القصیده

وَلَا یَغُرَّنْکَ حَظٌّ جَرَّهُ خُرُقٌ
فَالْخُرْقُ هَدْمٌ وَرِفْقُ الْمَرْءِ بُنْیَانُ

یعنی باید که مغرور نگرداند و فریب ندهد البتة ترا حظی و نصیبی از مال که حاصل کرده باشی آنرا بید خلقی و آزار و ملال زیرا که خلق بد و درشتخویی ویرانیست و رفق و مدارا و سازگاری معموری و آبادانی و کیست فطن داند که ویران کردن باطن فقیران که خلوتخانه خاص ربانیست از محض جهالت و کمال نادانیست و ثمرهٔ آن ندامت

وملالت وحسرت وپشمانی ودلداری
وآبادانی خواطر آگاهان از اسرار
غیب وارادات سبحانی از غایت
کاردانی ونهایت دین داری ومسلمانیت
وجزای آن رضا ومغفرت یزدانی
ودخول جنت جاودانی

نظم فارسی

خلق بد کر بخشدت حظی مشو مغرور از آن
کانچه خلق بد کند ویران کند رنق آبدان

بیت القصیده

اَحسِن اِذا کانَ اِمکانٌ وَمَقدُرَةٌ
فَلَن تَدُومَ عَلَى الاِحسانِ اِمکانُ

یعنی

یعنی واندازه کرده شده است در ازل
ازال بامر ملک متعال از برای
کارها اوقات وازمان تا چون وقت
آن کار در رسد بآن اشتغال نمایند
تباشد ملک مستعان وهر کاری وشغلی
مر آنرا حدی واندازه ومیزانیست
بتقدیر خدا وند قدیر ذو الجلال وقادر
بصیر بر کمال ومتضمن است این فریده
طیب الاداء خبر صادق الامور
مرهونة باوقاتها را

نظم فارسی

کارها مرهون وقتست وشده روز ازل

سفلی ٤ و موالید ٣ و عقل و نفس
وطبیعت ٣ کما لایخفی علی ارباب
الحقیقة و الطریقة و الشریعة

نظم فارسی

ابتدا کردم بنام کردکار لایزال
خالق بسیار بخش مهربان ذوالجلال

بَیْتُ الْقَصِیدَه

زِیَادَةُ الْمَرْءِ فِی دُنْیَاهُ نُقْصَانُ
وَرِبْحُهُ غَیْرُ مَحْضِ الْخَیْرِ خُسْرَانُ

یعنی زیادتی اشتغال و رغبت مرد
در امور دنیوی نقصانیست که بازمیکردد
باو در آخرت و سود او از کسب

حدّو میزانی مُقدّر بهر کار و عمل

بَیْتُ الْقَصِیدَه

فَلَا تَکُنْ عَجِلًا فِی الْأَمْرِ تَطْلُبُهُ
فَلَیْسَ یُحْمَدُ قَبْلَ النُّضْجِ بُحْرَانُ

یعنی تعجیل مکن و مستعجل مباش در هیچ
امر از امور که طالب حصول و وصول آنی
زیرا که پسندیده نیست بحران قبل از
پختن اخلاط فاسده و تلیین موادّ
کاسده و بحران عبارتست از زمان
مقاومت طبیعت با مرض و آن مخوف
ترین حالات مریض است پس اگر
مرض حادّ است و مضادّه طبیعت

بعضی

این جهانی جز نیکویی خالص زیانیست
اورا موجب پشیمانی در عاقبت و
متضمن است این فریده که پسر
جریدهٔ دفتر مکارم اخلاقست قول
سید عالم و پرور و سالار بنی
آدم را علیه صلوات اهل التقدیس
والتنزیه من حسن اسلام
المرء ترکه ما لا یعنیه
نظم فارسی
از کفاف افزون اگر جوید کسی نقصان بود
سود مرد از دنیوی جز نیکویی خسران بود
بیت القصیدة

وکل وجدان حظ لا ثبات له
فان معناه فی التحقیق فقدان
یعنی وهر حظ ونصیبی دنیوی که آنرا
ثبات وبقا نباشد وسرانجام
رو بفنا وزوال آرد پس بدرستی
وراستی که خواستن ویافتن ان بحقیقت
نایافتن و موجب رنج خاطر وتشویش
ومحن است نظم فارسی
هر که حظی دنیوی کانرا ثباتی نیست یافت
در حقیقت گرچه گوید یافتم چیزی نیافت
بیت القصیدة
یا عامرا لخراب الدهر مجتهدا

تالله هل لخراب العمر عمران

يعني اى عمارت كنندهٔ خرابهاء روزگار
فانى از غايت جد واجتهاد ونادانى
سوگند ميدهم ترا كه آيا ممكنست كه خرابى
عمر گرامى عمارت پذيرد و پير فرتوت
جوانى از سر گيرد هيهات هيهات
مطالب ارباب الغفلات

نظم فارسى

خانهٔ عمر تو ويرانست واز جد تمام
ميكنى در سر خراب آباد از بهر مقام

بيت القصيدة

ويا حريصا على الاموال تجمعها

البت

أنسيت أن سرور المال أحزان

يعني واى حريص بر انواع ثروت
ونعمت ومال وزر تا گرد آورى
آنرا بصد تشويش وخون جگر آيا
فراموش كرده مگر وعبرت نگرفته
از مالداران ومتمولان ديگر كه ثمره
ميوهاى
شجرهٔ شادى ومسرت مال دنيا اندوه
فراوان وغصهاى بى پايانست

نظم فارسى

اى كه دارى روز وماه وسال حرص جمع مال
شد فراموشت مگر كين شادى افزايد ملال

بيت القصيدة

دَعِ الْفُؤَادَ عَنِ الدُّنْيَا وَزُخْرُفِهَا
فَصَفْوُهَا كَدَرٌ وَالْوَصْلُ هِجْرَانٌ

يعنی برکن دل خودرا از دنیاء فانی که
منزل وحشت است وغرور و زیب
وزینت وآرائش آن مشو مغرور و
مسرور که صفاء آن عین کدورت
ووصال آن محض حرمان وهجران
بالضرورة زیرا که دنیاء دنی مرتبت
فانی که بنود وگشت بدیذ و بمقتضیٔ
كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ
سر در نقاب عدم خواهد کشید

نظم فارسی

دل

دل زدنیا برکن وآرایش دنیا مبین
زانکه صافش تیره ووصلش بهجران شد قرین

بيت القصيدة

وَازْعِ سَمْعَكَ أَمْثَالاً أُفَصِّلُهَا
كَمَا يُفَصَّلُ يَاقُوتٌ وَمَرْجَانُ

یعنی وادار گوش خودرا واستماع
نمای بگوش جان مثلی چند که تفصیل
میکنم وجدا می سازم از یکدیگر
آنهارا همچنانکه تفصیل کرده میشود
وتمیز میکردد یاقوت از مرجان

نظم فارسی

گوش با من دار تا تفصیل امثال شریف

بر تو خوانم همچو یاقوت و دُر و مرجان لطیف

بیت القصیدة

أحسن إلی الناس تستعبد قلوبهم
فطالما استعبد الانسان احسان

یعنی نیکوئی کن با مردمان بحسن معاشرت
و لطف مرافقت تا فراگیری دلهای
ایشان را ببندگی بس دیرگاه است
و ایامی دراز تا دولتمندان سرافراز
بکثرت احسان و نیکوئی فراگرفته
اند آزاد مردان را بخدمتکاری و سر
افکنده کی

نظم فارسی

نیکوئی

نیکوئی کن با خلائق تا شوند از دل غلام
زانکه نیکی آدمی را بنده می سازد مدام

بیت القصیدة

وان اسا مسئ فلیکن لک فی
عروض زلته صفح و غفران

یعنی و اگر بدی کند با تو بدکرداری
از غرور جهل و پنداری که دارد بس سزاوار
آنست که ظهور و صدور یابد از تو در
ازای آن لغزیدن و بدکرداری
اعراض از گناه او قولاً و فعلاً و نظراً
و ضمیراً همچنانکه مقتضی اخلاق مهذبه
قدسیه است حیثما قال سید العرب

والعجم صلی الله علیه وعلی آله وسلم

صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَاَعْطِ مَنْ
حَرَمَكَ وَاصْفَحْ عَمَّنْ ظَلَمَكَ

نظم فارسی

ور بدی با تو بدی کرد ار پسر جهل و غرض
درگذار از وی گناه وعفو فرما در عوض

بیت القصیده

وَكُنْ عَلَى الدَّهْرِ مِعْوَانًا لِذِي أَمَلٍ
يَرْجُو نَدَاكَ فَإِنَّ الْحُرَّ مِعْوَانُ

یعنی و باش بر گردش روزگار غدار
ناپایدار معاون ویاری دهنده
امید داران که همگی همت وجملگی نهمت

بر عطای تو دارند وبجود وعنایت
وبخشش ورعایت تو مستظهر وامید
وارانند بس بدرستی که آزاد مرد کرم
واز بسیاری مددکاری ویاری
دادن ارباب حاجات هم در میان
اکفا واقران بزرگوار میشود وهم
بواسطهٔ این صفت حمیده سزاوار
رحمت وآمرزش پروردگار میگردد

نظم فارسی

چون بکام تست دهر امید مسکینان برآر
چون جوانمردان سخاوجود وبخشش کن شعار

بیت القصیده

اَقبِلْ عَلَی القَلبِ وَاسْتَکمِلْ فَضائِلَهُ
فَاَنْتَ بِالقَلبِ لَا بِالنَّفْسِ اِنسانٌ

یعنی توجه بر حالات وواردات
دل کن وتمام ساز کمالات وفضائل
دل را از علوم دینی ومعارف یقینی
واجتناب نمای از هواجس جسمانی
که تو بدل انسانی نه بمستلذات
نفسانی ومحققان بر آنند که از ازدواج
وآمیزش روح وجسم دو فرزند متولد
میشود یکی نفس ودیگر دل ومحل
دل گوشت پارهٔ صنوبریست و
مقتضیٔ او فضائل روحانیهٔ قدسیهٔ

ملکیه

ملکیه است که مقوی روح اند ومحل
نفس همه بدنست ومقتضیٔ او خصائل
ردیه است که مخالف شرع وعقل اند
پس همچنانکه مرتبهٔ روح فوق درجهٔ
جسم است چه او در غایت ثبات
وکمال واین در نهایت نقصان و
اختلالست درجهٔ قلب نیز بالای
مرتبهٔ نفس است چه این در عین ظلمت
ورذالت وآن در نهایت صفا
ونظافت ومحقق است که هر که
تابع روح وقلب گردد درهای
بهشت بروی فتح نمایند وانکه مطاوع

طبع و نفس باشد ابواب دوزخ
بروی گشایند.

نظم فارسی

رو بسوی دل آور و تکمیل دل کن ای سلیم
زانکه از دل آدمی کردی نه از نفس لئیم

بیت القصیدة

وَاشدُدْ یَدَیکَ بِحَبلِ الدِّینِ مُعتَصِماً
فَاِنَّهُ الرُّکنُ اِن خَانَتکَ اَرکَانُ

یعنی تسلیم امر خداوند سبحانه و تعالی
شو و محکم گردان هر دو دست خود را
بریسمان دعوت او و از منهیات
اجتناب نمای در حالتی که اعتصام

کرده

کرده باشی و چنگ در زده باشی با آن
حبل متین بس بدرستی که حبل متین دین
مبین رکنیست رکین که منتقوم و متحصل
میشود با و امور دنیوی و اخروی تو
اگر خیانت کنند با تو سایر ارکان یعنی
بس است ترا در جمیع امور عنایت و حمایت
حضرت کردگار و اگرچه با تو در بند
خیانت و قصد و ایذا باشند تمام اعیان

نظم فارسی

دست در حبل متین دین زن از صدق و یقین
زانکه مامون و مصونست از خیانت رکن دین

بیت القصیده

يا خادمَ الجسمِ كم تشقى لخدمتهِ
أتطلبُ الربحَ مما فيه خسرانُ

يعنى اى خدمتكار جسم فانى و مرتب
مشتهيات جسمانى و مستلذات نفسانى
از مآكل و مشارب و مآرب اين
جهانى تا كى كمر خدمتكارى جسم بر
خاصرهٔ جانسپارى بسته و سعى در
خدمت او مى نمايى آيا ميجويى سود از آن
چيزى كه در آن زيانست و طلب راحت
جسم خسيس ميكنى از انچه ضرر روح نفيس
از آنست زيرا كه از تقويت جسم
قوت نفس پيدا ميشود و اخلاق رديه

ك

كه حرص است و حسد و بخل و غضب
و ساير خصال قبيحه متولد ميگردد
و قوت نفس مستلزم ضعف روح
و مستعقب كدورت قلبست كه اول
مهبط انوار الهى و مرآة حقايق
اشياست كماهى و ثانى مظهر
عنايت ازلى و مشكات مصابيح
هدايت لم يزليست

نظم فارسى

اى كمر بسته بخدمت جسم فانى رايگان
سود ميجويى ز چيزى كان بود عين زيان

بيت القصيدة

مَن یَتّقِ اللهَ یُحمَدْ فی عَواقِبِهِ
وَیَکفِهِ شَرَّ مَن عَزّوا وَمَن هانوا

یعنی هرکه بترسد از خداوند سبحانه وتعالی
وتقوی و پرهیزکاری شعار و دثار خود
سازد ستوده گردد آخرها، کار او و
دفع فرماید الله سبحانه وتعالی از و شر
آن کسان که عزیز اند و آن کسان که
خوار اند یعنی از شرور نفوس پس جمیع
خلائق محمی دو سالم مانند زیراکه هر فردی
از افراد دنیا پس ازین دو قسم خالی
نیست وتقوی کفایت شر و ر
نفوس عزیز و مهان میکند قال الله تعالی

ومن

وَمَن یَتّقِ اللهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجًا
وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
عَلَیکُم بِلُزومِ الیَقینِ وَالتَّقوی
فَإِنَّهُما یُبَلِّغانِکُمُ الجَنَّةَ

نظم فارسی

عاقبت خیراست انکو ترسد از رب جلیل
زو شود کوتاه هم شر عزیز و هم ذلیل

بیتُ القصیدة

مَنِ اسْتَعانَ بِغَیرِ اللهِ فی طَلَبٍ
فَإِنَّ ناصِرَهُ عَجزٌ وَخِذلانٌ

یعنی هرکس که طلب نصرت و یاری
ومددکاری در امور دنیوی واخروی

از غیر خدا اگند بس بدرستی وراستی
که یاری دهنده او عجز وخذلان ویاس
وحرمان خواهد بود چه الله سبحانه وتعالی
خالق کائنات ومدبر موجوداتست
پس با وجود قدرت وشمول رحمت حضرت
ذو المنن الغنی بمخلوقی محتاج تر از خود بردن
نه مقتضی عقل کافی وتدبیر وافیست
وَفی کَلَامِ الْبُلَغَاءِ طَبِیبٌ
یُدَاوِی وَالطَّبِیبُ مَرِیضٌ

نَظْمِ فَارْسی

هر که خواهد نصرت ویاری ز غیر کردگار
عجز وخذلان آورد شاخ امید او ببار

بیت

بَیْتُ الْقَصِیدَه

مَنْ جَادَ بِالْمَالِ مَالَ النَّاسُ قَاطِبَةً
اِلَیْهِ وَالْمَالُ لِلْاِنْسَانِ فَتَّانُ

یعنی هر که بخشش وسخا کند ببذل مال و
خواسته مایل شوند بسوی وی مردمان
چه طفل رضیع وچه پیر نحیف وچه جوان
نوخاسته وحال آنکه مال در فتنه بسیار
می اندازد مردم را چنانکه کلام مجید
وفرقان حمید ازین معنی افصاح
می نماید اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ
فِتْنَةٌ وحقیقت این مقال
آنست که چون بسبب بذل مال بعضی از

مردم میل بصحبت مال دار کنند و ملازمتش
بر خود لازم دانند آن مال و بخشش سبب
غرور او شود و دل او بواسطهٔ اشتغال
بغیر از خدا دور گردد و آینهٔ دل که مرآة
عوالم حقایق است از زنگار کدورت
غفلت تیره و بی نور شود و از معرفت
ذات و صفات و ادراک کلیات و جزویات
و امتثال اوامر و نواهی الهی غافل و ذاهل
ماند و این اعظم فتن است و اشد مهالک
اعاذنا الله من ذلک

نظم فارسی

فتنهٔ مردم زمالست و کرم داران بجود

ادمان

این سقف معقود وجود کثیر الخیر والجود
او بود بکریمهٔ وانک لعلی خلق عظیم
ستود

نظم

هیچ دانی که حضرت معبود
مصطفی را چرا بخلق ستود
تا محقق شود بنص کلام
نزد ارباب علم و اهل شهود
کز همه وصفها خلائق را
هیچ وصفی چو حسن خلق نبود

و فصحای بلاغت شعار و بلغای فصاحت
دثار که حقیقت انسانیت را کما ینبغی دانسته
اند و شناخته در مضامیر دانشوری

وبراعت گستری مراکب عبارات
فائقه واستعارات لائقه درین
باب تاختند نظما ونثرا مطولات ساخته
ومختصرات پرداخته اند بیت
جملگی را خدا بیامرزاد ∴
در دو گیتی جزای خیر دهاد ∴
وچون فقیر حقیر مقصر متقصیر کثیر
اصغر العباد جرما واکبرهم جرما نظم
آنکه نعت نبی ومدح ولی ∴
بعبارات واضحات جلی ∴
گوید از صدق نیت واخلاص ∴
افقر خلق عادل بن علی ∴

غفر

غفر الله ذنوبه ∴ وستر عیوبه را
خداوند زمان وزمین وپروردگار
رب العالمین در مکتبخانه وعلم آدم
الاسماء بتعلیم اطفال مسلمین
نامزد فرموده بود وهریک از متعلمین
التماس نوعی از دانش مینمود حسب
المقدور والمیسور بتوفیق الهی ∴
وتایید نامتناهی ∴ ابواب حسن
آداب بر روی متأدبان میگشود ∴
وبقدر قابلیت نقش جهالت از
صفحات ضمائر طالبان میزدود
تا روزی یکی از متعلمان بتعلم قصیدهٔ

متبرکهٔ مفیدهٔ نافعهٔ پسندیدهٔ شیخ شیوخ
الادب ٭ افصح المتکلمین فی دیار العجم و
بلاد العرب ٭ المشار الیه فی الفضل و
البلاغة من ارباب السداد والاستعداد
المعوّل علی ابکار افکاره بین فصحاء
البلاد واصحاب الرشد والرشاد
المخصوص بالحظ الوفی والنصیب
الجلی من الله الغنی **الشیخ**
ابو الفتح البستی اعلی الله تعالی
درجته فی جنات النعیم بحرمة رسوله
الکریم صاحب الخلق العظیم رغبت
نمود و از سماع آن ممکنان را فتوح

بر فتوح میفزود و دلهاء غنوده را از زنگار
غفلات میزدود و از آنجا که از راه حسن طلب طالب
تحقیق لغات مشکلات آن بود در اثناء
آن گفت و شنود در خاطر فاتر خطور
کرد ٭ که جهت سهولت مطالعهٔ مطالعان
کشف غطاء لغات مشکلات و الغازات
معضلات آن علی قدر الاستطاعة
نموده ترجمهٔ فارسی که نقاب اغلاق از
چهرهٔ نوعروسان الفاظ آن بگشاید
و جمال لطائف معانی آن از ورای
استتار حجاب طالبان را رخ نماید ٭
قلمی سازد ٭ و مزین گرداند شرح آنرا

بعبارات فصیحهٔ مطبوعه ؛ واشارات
بلیغهٔ مصنوعه ؛ واستحکام دهد معانی
مستنبطه از فرائد ابیات آنرا که موافق
مؤدای قرآن وحدیث بآیات کلام
ملک علام ؛ واحادیث سید انام
علیه الصلوة والسلام والتحیة والاکرام
تا کر الشهور ومر الایام ؛ بطرزی که
موجب مزید بصیرت اولی الابصار ؛
ومقبول نظر کیمیا اثر اعاظم واکابر
گردد ؛ ومذیل سازد حاصل المعنی هر
فریده از فرائد این قصیدهٔ مفیده را
بیک بیت فارسی از نتایج قریحه

خاطر

خاطر فاتر بر مقتضی طباع اکابر واصاغر
خالی از حشو وزوائد ؛ وحالی بزیور صنایع
کثیرة الفوائد ؛ بنوعی که مطالعانرا بلاغت
بیفزاید ؛ وحفظ آن ابواب فضل وکمال
برروی دلهای طالبان نظم ونثر بگشاید
وچون این سبیکهای تمام عیار ؛ از
بوتهٔ خیال بصد زیب وجمال بر آمده
خواست تا بسکهٔ قبول صاحب دولتی
که بجمال صورت وکمال معنی آراسته
باشد مسکوک شود ؛ تا بر ارباب
فطانت ودرایت ؛ واصحاب رزانت
وهدایت ؛ هیچ دقیقه از دقائق آن مشکوک

نماند ⁂ واین متاع کاسد بزیور القاب
او رواجی یابد و بنام او نامی شود واین
شکسته فقیرانه بحلیهٔ صفات او
رونقی پذیرد و باسم شریف او سامی
گردد ⁂ درین حال خرد دوراندیش
که رهنمای اهل دانش و بینش است اشاره
بمخدوم بحق و خداوندگار مطلق ⁂ که
حقوق سوابق کرم و صنوف لواحق
نعم دارد رهنمونی کرد اعنی اعلی حضرت
قدسی منزلت ارشاد پناه ⁂ ولایت
دستگاه امام ائمة الدین وملاذ
الاسلام والمسلمین ⁂ قطب اقطاب

الاولیا

الاولیاء المتقین ⁂ ومرشد طوایف
الاتقیاء المتقنین ⁂ معتمد اجلهٔ المحدثین
والمفسرین فی العرب والعجم ⁂ ناصب رایات
الحق والیقین ⁂ فی البیت والحرم ⁂
رافع آیات الدین المتین والشرع
المبین فی اقطار البلاد ⁂ خافض
ارباب البدع والزنادقة والکفر
والالحاد ⁂ واقف قوانین العلوم
من المعقول والمنقول ⁂ عارف حقایق
الکلام ودقایق الشان والنزول

نظم

آنکه بعد از افاده و تذکیر
جز منبر بزیر می آید ⁂

حاضران میروند ومیگویند
وه که آدینه دیر می آید
المتحلی من العلم والعلی باشرف الحلل
والحلی کعبة افاضل الدنیا ووالی
ولاة الفضل والتقی سالک مسالک
الشرع والتقوی ومالک ممالک
الارشاد والفتوی نظم

امام البرایا مرشد الخلق کلهم
ملاذ عموم الناس غوث الافاضل
حمید السجایا منبع العلم والتقی
همام الوری بحر الندی والفواضل

المختص بشرائف مواهب الملک

الغنی

الغنی المستظهر فی کل الامور
بالطاف الله المهیمن اعنی لعلی
ابو الوقت الخواجه
فخر الملة والحق والشرع
والدین
المحدث الشافعی ثم المجیوی الساوی
من الله تعالی علی المسلمین بخلود
ظلال ارشاده وجوده وشید
ارکان الدین والاسلام بیمن
برکات وجوده شعر

من قال آمین ابقی الله مهجته
فان هذا دعاء یشمل البشرا

وبواسطهٔ علاقهٔ تعلیم وتعلّم ورابطهٔ
تفهیم وتفهّم واستشمام انواع قابلیات
صوریه ومعنویه ؞ واخلاق رضیهٔ مرضیه
واوصاف قدسیهٔ ملکیه که ازمنشأ
صدق صدّیقی مخدوم زادهٔ حقیقی را بحصول
موصول بود ودماغ جان ممکنان را معطّر
ودیدهٔ دل مریدان ومعتقدان را منوّر
ساخته این تصنیف فائق خالی از خلل
وتالیف موافق عاری از علل وزلل
راتحفهٔ ولدصدق آن حضرت ارشاد
منقبت دُرِ درج ولایت وهدایت
دُرّی برج فطانت ودرایت اللّایح

من جبینه المبین آثار النجابة وانوار
السّعادات ؞ الساطع من قرائح ذهنه
الوقّاد وطبعه النقّاد انواع القابلیات
واصناف الترقیات ؞ قدوة ابناء
الزّمان بکمال الفضل والآداب ؞ نقاوة
اولاد الامجاد من ذوی الافضال
واولی الالباب ؞ المستغنی عن الاطناب
فی الالقاب ؞ سمیّ جدّه العالی
متبوع الاعاظم والاعالی ؞ شیخ شیوخ
الاسلام فی العالم ؞ کهف اکابر
العلماء والمحدّثین فی العرب والعجم ؞
اسناد اساتذه المحققین وجهابذه

المدققين بين الامم الخواجه
امام الحق والشريعة والحقيقة
والطريقة والدين شيخ
علي الله تعالى يطول في ظليل ظل
والده الماجد ايام حياته واعلى
درجة اجداده العظام الكرام في جناته
بحرمة القرآن المجيد وآياته ومحمد
الحميد ومعجزاته واولاده واحفاده
وذرياته واصحابه واتباعه واحبابه
واشياعه كردانيده والمامول
من كرم الكرام ان ينظروا اليه
بنظر الاصلاح والقبول والله تعالى

معطي